Simorghi / سیمرغی
edition farangis

Simorghi / سیمرغی : a philosophical journal on secular mysticism and iranian culture. *Simorghi, ISSN 2701-374X, Jahrgang 1, Nr. 1, Juli 2020*



منوچهر جمالی

مایهِ جهان
اصلِ تحوّل دهنده
مایه زندگانی
درفرهنگ ایران
خرد دراندیشیدن،« مایهِ زندگی » میشود

« **منیدن»** که « منی کردن » و « اندیشیدن » باشد ، روندِ پیدایش وویژگیهای « خرد واندیشه » را، آشکارترو برجسته ترمیسازد . چون این از اسم « مان یا مَن » است ، که فعل « منیتن » ساخته شده است . و**مان یا مَن چنانکه دیده خواهدشد ، « شیرابه و مایه وجَد و اَنگِ همه جانها » است که درمغز انسان « می مند »** . مغز که « مز+ گه » باشد ، جایگاه « ماه = مای = می » یا همین « مایه بنیادی همه جانها » است . دراین بررسیها ، دیده خواهدشد که « ماه » ، سرچشمه « بُن مایه تخمیرکننده کل هستی » شمرده میشد ، وطبعا در مغز انسان ومغز ومیان هرچیزی ، همین **« بُنمایه تخمیرکنندهِ منقلب سازنده »** موجود بود . چنین برداشتی از« ماه = مایه = می » ، سرآغاز پیدایشِ اندیشه ای بسیارژرف درفرهنگ ایران بود ، چون **« مغز هرچیزی »** ، **« مایه یا اصل تخمیرکننده » بود** که تصویری بسیارمردمی ازکل جهان پدید میآورد .

چرا این سراندیشه بنیادی در مغز انسان که درفرهنگ ایران، نقش بسیاربزرگی بازی کرده ، از تجربه انسان از « ماه » ، پیدایش یافته است ؟ « مان یا من » ، اساسا به « شیرابه وآنگ و آب » همه گیاهان گفته میشود ، وچنانکه دیده خواهد شد ، مخفف واژه «mai+nya=mainya » هست ، که هم به شکل « من ومان » ، وهم به شکل « **مینا** » سبک شده است . درتلفظ « مینا» ، معنای

« کیمیا » را نگاه داشته است . کیمیا دراصل ، چه معنائی داشته است ؟ این واژه مینا یا mainya یا « من » ، هم به معنای « آب یا مایه نی » است ، وهم به معنای « نای ماه = زهدان ماه » است . چون ارتای خوشه یا خوشه پروین که تخمهای همه گیتی هستند ، در زهدان ماه است ، و **« آب ِ آبگاه ماه » ، خمیرمایه کل تخمهای هستان است . به عبارت دیگر، مایه ایست که تخم وبُن همه هستان را منقلب میکند تخمیر میکند ، تا سبزوپدیدارشوند وشکل بیابند .** این اندیشه درباره چنین مفهومی از « مایه » است ، که سپس مفهوم « کیمیا » را درتاریخ پدید آورد . **پیدایش همه هستان ، از انقلابیست که آمیختن این مایه درهمه ، پدید میآورد** . پیدایش هرچیزی ، نیاز به مایه ای دارد . زندگی، نیاز به مایه دارد . مثلا مولوی میگوید که دربُت ، مایه ایست که کافررا موءمن به خود میسازد :

آن شاهد فرد احد ، **« یک جرعه » در بُت می نهد**

ازعشق آن سنگ سیه ، کافر کند ، ایمان گرو

خدای او نیز« چشمه حیوان یا آب زندگی » یا همین مایه است:

رقص ازتو آموزد شجر، پا برتو کوبد شاخ تر

مستی کند برگ وثمر، **بر « چشمه حیوان تو »**

هردم ، یکی را « می دهد » ، تا چون درختی برجهد

حیران شود دیو وپری ، درخیز ودربرجست او

ریشه همه درختان « کوک= کوکا » ، یعنی « ماه پُر= مایه یا مایه » میباشد . اینست که خدا، برای او ، چنین مایه منقلب سازنده ولبریزسازنده ازشادی (مده= مستی) بود :

ای داده جان را لطف تو، خوشتر زمستی ، حالتی

خوشتر زمستی ابد ، بی باده وبی آلتی

زندگی، نیاز به مایه یا کیمیای تحول دهنده وشکل دهنده دارد ، نه به فرو بلعیدن و خواندن وحفظ کردن یک کتابخانه که درزندگی ، هیچ تحولی نمیدهند . اصل زندگی ، این مایه منقلب سازنده است که « مستی وشوروحال » نامیده میشد :

گرتو کتابخانه ای ، طالب « باغ جان » نه ای

گرچه اصیلکی ولی ، خواجه تو « بی اصولکی »

رو تو به « کیمیای جان » ، مسِ وجود ، خرج کن

تا نشوی ازاو چوزر ، در غم نیم پو لکی

ازاین رو نیز هر روز سپیده دم وبامداد (بام = خرّم = زنخدای زیبائی وعشق ورامشگری وباده) ، خرّم که پریزاده باشد ، هم درآسمان وهم درنخستین نگاه (بهور) که دربامداد با بازکردن چشم ، بسراغ انسان میآید و جامی ازاین مایه زندگی را به انسان میدهد ، تا جان ، تخمیرشود و شکل به خود بدهد :

هر روز پریزادی ، از سوی سراپرده

مارا وحریفان را ، درچرخ درآورده

دی رفت سوی گوری ، در مرده زد او شوری

معذورم آخر، من ، کمتر نیم از مُرده

هر روز برون آید ، ساغربه کف و گوید :

والله که بنگذارم ، درشهر یک افسرده

اینست که مفهوم « مایه و می » سپس درفرهنگ ایران ، برغم سلطه شریعت اسلام وچیرگی یزدانشناسی خشک وپارسا منشانه زرتشتی ، نقش بسیار مهمی بازی کرده است ، با آنکه نقطه پیدایش این سراندیشه نیز، ازخاطره ها محو ساخته شده است . **ماه که خودش پیکریابی « سراندیشه تحول یابی درخود » بود** ، زهدان یا آبگاه یا سرچشمه این شیرابه وبنمایهِ روان در همه جهان هستی است ، ودرست این شیرابه یا مایه یا « من » درمغز هرانسانی روانست ، و « منیدن » که « اندیشیدن » باشد ، به کاربستن این مایه هست . این مایه یا « مَن جان » در منیدن ، پدیدار وبسیج وورزنده ساخته میشود . **انسان ، درمنیدن ، این شیرابه مایه و انگ کل هستی را (که همان جی درواژهِ جان نیز میباشد) دراندیشه وگفتاروکردارخود ، می افشاند ، روان میکند ، لبریزمیسازد تا با همه پدیده ها درجهان هستی بیامیزد** . به عبارت دیگر، اندیشه و گفتاروکردار انسان ، « مایه تخمیرگر» پیرامونش واجتماعش میشوند . **او با اندیشه وگفتاروکردارش، به همه چیزها ، مایه میزند با مایه میآمیزد تا آنها با تحول یابی ازدرون خود، « صورت خود را بیاند »** . زندگانی ، همین صورت یافتن

ازدرون خود ، درتحول یابی ازمایه هاست . درواقع فرهنگ ایران برضد اندیشهِ « صورت دهنده وصورت دادن » است . خدا درفرهنگ ایران ، « صورت دهنده » نیست وانسان یا گیتی ، « ماده صورت پذیر» نمی باشند . این اندیشه که خرد انسان ، مایه زندگانیست ، درشعر**فردوسی** بازتابیده شده است :

خرد ، زنده جاودانی شناس

خرد ، « مایه زندگانی » شناس

این خرد است که دراثر« اندیشیدنِ مایه ای » ، همیشه زنده میماند. چون اندیشهِ چنین خردی که « مایه » است ، همیشه ازنو تخمیرمیکند وتحول میدهد ومیآفریند **. اندیشه ای که ازخرد، پیدایش می یابد ، مایه تحول دهنده است .** و همچنین نظامی گنجه ای درخدا ، چنین مایه ای می یابد که درتحول دادن چیزبه چیز، میآفریند .

گراز« چیز» ، « چیز» ، آفریدی خدای

ازل تا ابد ، « مایه بودی بجای »

این **مفهوم « مایه »** ، بکلی با مفهومی که **ابن سینا** در دانشنامه علائی میآورد ، فرق دارد که **با « هیولی » اینهمانی میدهد** . او مینویسد که « هرپذیرائی که به پذیرفته ای ، هستی وی تمام شود ، وبه فعل شود ، **آن پذیرا را هیولی خوانند و مادت خوانند و بپارسی مایه خوانند** و آن پذیرفته را که اندروی بود ، صورت خوانند » . درفرهنگ ایران ، مایه ، یا ماده ، صورت را از دیگری نمی پذیرد ، بلکه هرتخمی ازمایه ، خودش ، تحول به صورت می یابد . آنچه دراو « ناگرفتنی ونادیدنیست » ، دراثر تحول یابی مایه ای ، دیدنی (صورت وشکل) میشود .

بدینسان خرد دراندیشیدن یا درمنیدن ، پیدایش همان « من یا مایه زندگانی » است . خرد درمنیدن ، زندگی را تخمیرمیکند ، منقلب میکند ، ودرمنقلب شدن ، زندگی ، صورتهای گوناگون وغنیِ خود را می یابد .

« منیدن = منی کردن » همین « مایه زندگانی شدن » است . اندیشیدن ، دراندیشیدن و گفتن وکردن ، مایه زندگانی خود و دیگران میشود . بدین معنی که نمیکوشد به دیگران، « صورت بدهد » ، دیگران را طبق اراده خود ، تغییر بدهد ، بلکه با « مایه شدن » ، انسانها وپدیده های طبیعت را « متحول میسازد

» تا با تحول یابی درونی وگوهری خود ، ازخود، شکل بیابند . جان، درمنیدن ، مایه افشان، مایه ریز، مایه شونده ، مایه دهنده است .

چرا اندیشیدن ومنیدن، دورویه یک سکه اند ؟

« منیدن » و « اندیشیدن » ، دورویه یک روند هستند . ازیکسو، اندیشیدن ، بیان آنست که گوهر درونی را شکل میدهد (می دیسد) و ازسوی دیگر، « منیدن » ، پیدایش و گسترش « من یا مایهِ » جانست . هم شکل یابی وهم مایه زنی است . این دو باهم ، درست شاخص فرهنگ ایران هستند . **پیوند « مایه یا من » با « شکل » ، در بسیاری از واژه هایِ « شکل » درپهلوی ، حضوردارند ، و چهره های گوناگون این پیوند را برجسته میسازند** . این « من یا مایه » است که دراثرتحول دادن (ویریدن = وَریتن) بهم پیوند میدهد ، و **با « همبستگی »** ، **« شکل یا صورت » پیدایش می یابد** . خودِ واژه « همبستگی » درپهلوی ، به معنای « شکل » است . آنچه به هم بسته شد، شکل یافته است . نام دیگرشکل، « جدک = jadag» است . این واژه مستقیما از« جد= ژد= گَد » ساخته شده است . « جد= ژد= گد » همان شیرابه و مان و مایه است که تحول میدهد وبه هم می بندد (همبسته میکندو شکل پیدایش می یابد) .

بدین علت نام نخستین روز هرماه ، « خرّم ژدا » است ، شیرابه ومایه تحول بخش زنخدا خرّم ، اصل شادی هست . بدین علت نام سروش ، خجسته (هو+جد) است ، وبه همین علت ارتا ، خجسته (هو+جد) میباشد (خجسته ، نام گل ارتا هست) . آنها « مایه تحول دهنده و به هم چسباننده » هستند . درزبان پشتو ، « گد » به معنای باهم آمیختن ویگانه شدن و امالگام شدنست . شیرابه یا مایه یاجد ، درتحول دادن (ویریدن = وریتن) ، به هم می بندد و بدینسان ، شکل پیدایش می یابد . درپهلوی به « شکل دادن » ، « همبستن =hambastan » گفته میشود . و « hambastag» به معنای شکل یافته ومتشکل است . مایه یا من یا ژد یا شیرابه ، همبسته میکند ، تحول به همبسگی میدهد و « شکل میشود » .

اساسا واژه **« فرّ » که « xvar-nah» باشد به معنای « شیرابه یا خورِ نای » است** . چنانجه فرّ، درهزوارش « gada-man» است . یعنی **« من ومایه**

باهم یگانه سازنده است . دربندهش (بخش نهم ، پاره 101) دیده میشود که میان مشی مشیانه که به شکل ریواس (گیاهِ نرماده) میرویند ، « **میان ایشان فرّه برآمد** .... فره ای که مردمان بدان آفریده شدند » . **فرّه** ، **این شیرابه پیوند دهنده وباهم یگانه سازندهِ میان زن ومرد است که همان « گد= جد» باشد** . « خور=xvar » درواژه فرّ= خورنه ، که رد پایش در« خرابات » مانده است ، همان « مایه » ایست که « تحول دهنده به همبستگی یا شکل » است . **« فرّ ایزدی واهورامزدائی »** ، **یک اختراع موبدان زرتشتی است و با « فرّکیانی یا جمشیدی » فرق دارد** . به همین ترتیب ، « ید » درعربی(به معنای دست) نیز معرب همین واژه « گد= جد» است . چون درهزوارش ، دست ، gad-man است ، که به معنای « مایه با هم یگانه شدن » است . اساسا « دست = دس » ، چون پیوند ده انگشت باهمست ، دست یا دس (شکل) نامیده میشود . چنانچه نام دیگر دست ، « کبک » است (برهان قاطع) که « کبیدن » ، به هم لحیم کردن باشد . به همین علت، به خون بُز(گدی) ، یدالله گفته میشود (تحفه حکیم موءمن) . ودست دادن ، آئین باهم یگانه شدنست . نام دیگر« شکل» درپهلوی « گون و گونگ = gon-ag » است . گون (gaona) دراصل به رنگ گفته میشود و همچنین به معنای « موی» هست (بارتولومه) . موی درفرهنگ ایران اینهمانی با « گیاهان» داده میشد . وموی سر درروایات فارسی (هرمزیازفرامرز، جلد دوم ص 536) با ارتافرورد (سیمرغ) اینهمانی داده میشود . گون که رنگ باشد ، ازشیره گیاهان گرفته میشد که همان مایه گیاهی بوده باشد . خود واژه« رنگ » نیز که « اَر+ انگ » است به معنای « شیرابه رون گیاهان» است . این رنگ ، این شیرابه و جَد ، دربه هم چسبانیدن وبه هم بستن ، گونه یا شکل میشود . نام دیگرشکل درپهلوی « چهر=chihr» است . ولی چهر یا چیتره ، نام « تخم ودانه ومبدء ومنشاء » نیز هست . دراینجا بخوبی دیده میشود که تخم ، دراثرشیرابه ومایه ای که درونش هست ، یا با آن آمیخته میشود (انبازبا مایه است) ، می چهرد ، شکل می یابد (chihrenidan). به قول مولوی **« شکل خفته درتخم »** ، **بیدارو آشکارمیشود** . **ازاین نامهای گوناگون « شکل» درپهلوی** ، **به آسانی روشن میشود که « شکل » را بطه زنده وتحولی با مغزومایه وگوهرهرچیزی دارد** . به عبارت دیگر، **شکل** ، **یک پدیده سفت وافسرده وثابت نیست که بریده وجدا ازگوهر ومایه آن باشد** ، **بلکه همیشه این تحول یابی دراثرمایه است** . نام دیگرشکل که « برهم =brahm »

باشد ، رابطه با آتش دارد . زندگی (جی) ، آمیزش « گرمی وخویدی » یعنی « آتش با آب » است . گیاه که دراصل، « گیاغ = گی + آگ » بوده است نیز گواه برهمین همآفرینی وانبازی « نمی وتخم است ،که اینهمانی با آتش » داده میشد . درهرتخمی، اوروازیشت (آتش) هست . اینست که تنها مفهوم شکل ، درارابطه با مایه (نمی وآبکی) عبارت بندی نمیشود ، بلکه در رابطه با « آتش= گرمی » نیزعبارت بندی میشود . این نام شکل « برهم = brahm» به « brah =brih » باز میگردد که به معنای « اجاق وتنور وکوره » است . «brah + brih» شعله ودرخشش وفروغ آتش اجاق وتنور وکوره است ، و درست ازهمین « شعله ودرخشش وفروغ آتش » ، شکل آتش و شکل بطورکلی « brah-m » پیدایش می یابد . شعله ودرخشش وفروغ آتش، شکل آتش است . شکل آتش ازآتش جدا وبریده نیست . ودرهرگیاهی وجانی نیز ، آتش هست . طبعا ، **شکل** ، **فروزش و زبانه والو کشیدنِ آتش گوهر چیزهاست** . اینست که روندِ شکل یابی این آتش گوهری زندگان ، brehenitan خوانده میشود که به معنای « آفریدن + پدیدارکردن + بوجود آمدن » هست . **برهنه شدن** ، **درواقع « فروزش آتش » وشکل یابی آتش درشعله والو وزبانه و درخشش وفروغ میباشد** . این مفهوم « شکل یابی » که تحول یابی زغال وهیزم به شعله وزبانه وفروغ باشد ، به کلی با مفهوم « هیولی = ماده بی صورت ، و دادن صورت به آن » ناسازگارمیباشد . ازاین رو نیزهست که **خدا** ، **درفرهنگ ایران** ، **صورتگر وصورت دهنده نیست** ، **بلکه « مایه » است** . این اندیشه است که درتفکرات مولوی، بازتابیده شده است :

خوش سوی ما آ ، دمی زآنچ که ماهم خوشیم

آب حیات تو ایم ، گرچه به شکل ، آتشیم

این آتش دل ، این مایه درون (گرمی وخویدی) بطورمداوم، اشکال گوناگون می یابند

ندانم کآتش دل ، برچه سانست که دیگرشکل میسوزد زبانم

به صد صورت بدیدم خویشتن را

به هرصورت ، همی گفتم ، من ، آنم

که صورت های دل چون میهمانند

که می آیند ، و من چون خانه بانم

درون خرقه صد رنگ قالب   خیال بادشکل آبگونم

باد که اصل جنبندگیست، آتش فروزاست

به صورت کمترم از نیم ذره

ز روی عشق ، ازعالم فزونم

یکی قطره است که هم قطره است ودریا

من این « اشکا ل ها » را ، آزمونم

خدائی که اصل مایه (آب وخاک = آب و تخم = آب و آتش= مایه) تحول دهنده هستی درگوهر هرانسانیست ، همیشه ، چنین اشکال متنوع ورنگارنگ می یابد ، و به کلی با انسان توراتی وقرآنی که به گل خشک آدم ، صورت میدهد، فرق دارد . **مایه ، اصل تحول دادن است . ماه که « مای ومی » باشد ، پیکریابی سراندیشه « تحول یابی درخود وازخود » هست ، و ازاین رو نیز« مایه » ومغز همه چیزهاست . تنها پدیده ای که درآسمان انسان را بسیار به شگفت انگیخت ، همین « تحول ماه درخودش وازخودش » بود ، و با این شگفت ، « منیدن »** ، **آغازشد** . اینست که همه نامهای ماه ، چنانچه بررسی خواهد شد ، به معنایِ سرچشمه « مایه = اصل تحول دهنده گیتی » هست . شگفتی درنگرش ماه است که گرانیگاه اندیشیدن ، منیدن ، شد . اندیشیدن یا منیدن ، مایه تحول یابی زدن به همه پدیده هاست . نگریستن مثبت وسازنده به پدیده « تحول و اصل تحول یابی » ، گرانیگاه جهان بینی شد .

تصویری که از« مایه » داشته اند

در**لنکرانی** ، به مایه ، « **نوژمن = نوژ+ من** » گفته میشود ، واین اصطلاحست که تصویرفرهنگ ایران را از « مایه » درغنایش ازهم میگشاید . « نوژ و نوج و نوزو نوس» ، تلفظ های گوناگون همان واژه « **نوش** » هستند . مایه که « نوژمن » باشد ، مَن یا شیرابه ایست که به هوش میآورد ، بیدارمیکند ، بامداد میشود . البته درخود لنکرانی ، نوشه ، به معنای « آغازکردن » است، که

یکی ازبرآیندهای مهم واژه « نوش » میباشد . این مایه (= نوژمن) است که « آغازگراست » .

نـوش وهـوش

چرا نوشیدنِ می ، به « هوش » آمدنست ؟

چرا نوشیدن ، زندگی را ازنو ، آغازکردنست ؟

« نوش » ، اینهمانی با واژه « هوش=osh = ush» دارد .« نوش » ، دراصل « ana-osha» است . پیشوند « ان » فقط معنای تائیدی وتا کیدی دارد و اساس ، همان « اوشه = هوش » است . بامداد ، اوشین گاهست . **دربامداد یا پگاه (پگ+ گاه) ، سه خدای ایران انبازوهمکارند . اوشین گاه ، گاه سروش ورَشن است که خورشید را میزایانند** . نخست زهره ، یا خرّم که « بام یا پگ » باشد زایانیده میشود . اینست که بامداد یا اوشبام (هوش+ بام) ، اجتماع سه خدا (سروش ورشن وخرّم) باهمست . **نخستین پیدایش ، آغازپیدایش، بیدارشدن ، گوهرکل خدا را مینماید** . این بیدارشدن دربامداد ، بیدارشدن و زاده شدن خرم ، آغاززندگیست که باید جشن گرفته شود . بامداد که خرّم باشد ، پستانِ پُرازشیرعشق است . ازاین رو نام دیگرش، «سپید» است . **ورشـن ، خدای چرخشت است که شیرابه انگور ونای و ... را میگیرد** و سروش که سواربرابراست ، زاینننده بارانست . ازاین رو « رشن » خدای حقیقت یابی است ، چون گرفتن شیره ازحبوبات ودانه ها وکنجد ونای و انگور، دست یافتن به حقیقت آن چیزهاست . و« خرّم= هور+ رام = باده رام » که درکردی « رگباربارانست » ، کودکیست که سروش ، از« ابرسیاه = سیمرغ = پریکا= غین = میغ= mae-gha» میزایاند که بنابربندهش « بادنیکویا وای به ،.....جام می را که ابراست بوزاند » وبا این جام می است که » مردمان را چنان خوش آید که به تن جان آید (بندهش بخش9-132) . ازاین رو صبوحی ، نوشیدن « شیر ومی » باهمست . بدینسان ، **بیدارشدن و زندگی کردن ، با مایه زدن به زندگی آغازمیگردد** .

خودِ پسوندِ واژه « سروش= sra-osha» نیز بهترین گواه برآنست که سروش « به هوش آورنده » است . اساسا، sru=sravaa به شاخ جانور گفته میشود که هم نقش آلت بادی را داشته ، وهم به شکل جام می نوشی بکاربرده میشده است . طبعا سروش ، به معنای « نای یا شیپوریست که با آوازش همه را دربامداد بیدارمیسازد . البته واژه «srobaa = sro-vaa» که سخن باشد درواقع « بانگ یاواییست که ازنای بیرون دمیده میشود » . اینست که در **اصطلاح « نوش »** ، **که اینهمانی با « هوش» دارد ، این سه خدای ایران « سروش + رشن + خرّم یا رام » حضور داشتند و هیچگاه ازخاطره ها محونمیشدند** . معنای منفی که سپس به هوش داده شده است ، دراصل ، معنای مثبت داشته است . دیده میشود که « هوش » ، دارای معنای « مرگ وویرانی نابودی وهلاک » نیز هست . علت اینست که درفرهنگ ایران، جان (جی= زنخدا خرم = اصل همه جانها) هیچگاه نمی میرد و هیچ قدرتی نمیتواند اورا بمیراند . اینست که **درآنچه ، مرگ نامیده میشود ، جان انسان باز درخدا ازنو، بیدارمیشود وبه هوش میآید** ، ازنو درخدا (سیمرغ یا جانان = ارتافرورد) زائیده میشود . ازاین رو این سروش و رشن هستند که مامای چنین تولد دوباره ای نیز هستند . **جان ، درمرگ ، به هوش میآید ، ازنو ، زندگی نوینی را آغازمیکند، ازنو بیدارمیشود ، ازنو، جشن نوزائی میگیرد** .

این بود که مرگ درواقع ، یک جشن بود . سوگواری (سوگ = خوشه گندم + شعله کشیدن آتش) نیزهمین معنارا دارد . چنانکه واژه «هوشمند= oshomand » ، هم به معنای « میرنده ، درگذشتنی، درمعرض مرگ » وهم به معنای « **شب زنده دار** » است (کتابِ فره وشی) . اینست که ماه که سرچشمه « مایه ومی » است با نوشیدن می و شب زنده داربودن رابطه تنگاتنگ داشته است ، چون ماه ، می ومایه (نوژمن) است که بانوشیدن آن ، انسان دربامداد (اوشبام) بیداروازنو زنده میشود : چنانکه خیام گوید :

می نوش به ماهتاب ، ای ماه ، که ماه

بسیار بتابد و نیابد مارا

مهتاب به نور دامن شب بشکافت

می نوش، دمی بهترازاین نتوان یافت

خوش باش و میندیش که مهتاب بسی

اندر سرخاک یک به یک خواهد تافت (ومایه خواهد افشاند**!**)

همانسان که با نوشیدن ماه (مای= می که خرّم یا زهره باشد) انسان به هوش میآید، همانسان ازشنیدن نای خرّم یا زهره و نای سروش ، انسان به هوش میاِید . هم آشامیدن می و هم شنیدن آهنگ نای وچنگ ، « نوشیدن = به هوش آمدن » است . خرّم وسروش و رشن ، خدایان به هوش آمدن ، هنگام خطرهستند:

شه ازمستی غفلت آمد به هوش

به گوشش فرو کوفت ، فرّخ سروش – سعدی

نه مطرب ، که آواز پای ستور

سماع است ، اگرذوق داری وهوش - سعدی

درسی لحن باربد (دربرهان قاطع) دیده میشود که لحن بیست وهشتم که برای « رام جید= خرم » ساخته است ، **باده نوشین یا نوشین باده** نام دارد . **این خدا ، باده ومایه ایست که جهان وزمان را ازنو زنده میکند و با این مایه است که جهان وزمان تازه ، شکل می یابد** . چون سه روز پایان هرماه « خرّم+ مارسپنتا + بهرام » ، باهم ، « تخم » پیدایش جهان وزمان تازه اند ، و خرّم این مایه ، وبهرام تخمست ، و مرسپنتا ، ویژگی پیوند یابی این مایه با این تخم است که جهان وزمان تازه ازآن سبزمیشود . ازاین روهست که در داستان پژوهش کردن موبدان اززال درباره دوازه درخت زمان (دوازه ماه = دوازده درخت) میآید که :

که دیدم ده ودو درختی سهی   که رستست شاداب وبافرّهی

روند زمان ، روند رویش درختیست که شاداب وبا فرّهی میروید . ازاین رو نیز هست که دیده میشود **به درخت سرو** ، **نوشه وبه درخت کاج وصنوبر** ، **نوج گفته میشود** ، چون این درختان نماد همیشه ازنوسبزشوی (فرشکرد) هست . نام سروکوهی « اردوج = ارتا+ وج = تخم ارتا » و« پیرو = خوشه پروین = ارتای خوشه » است . درست « نوشه ونوژونوج ونوس» گوهرخود خدای ایران و اصل گیتی هست . وبالاخره ، **نوشه یا نوسه** ، **نام رنگین کمان است** . یک نام رنگین کمان ، سریراست که نام ارتا میباشد (سریره = اردیبهشت ، ، صریره = گل بوستان افروز= ارتافرورد) . وجمشید ، که جمشید سریره است ، فرزند این خدا وفرزند این رنگین کمانست .

رنـگین کمان = زندگی

نوشه = رنـگین کمان = رنـگارنـگی = زندگی

آژی فنداک = رنـگین کمان = زی وَنداک = زندگی

نام دیگر رنـگین کمان « آژی فنداک » هست و«آ– ژی فنداک » ، همان واژه «zivandak به معنای « زنده » است . رنـگین کمان ، پیکریابی آرمان زیستن (zivastan) است . نوش و هوش ، درتصاویر درخت سرو و رنـگین کمان (آژی فنداک) ، آرمان زندگی سرسبزی همیشه که رنـگارنـگی باشد ، را نمایان وبرجسته میسازند .

وز نوشه ، ابر بینی ، چون جَزع ، رنـگ رنـگ (خسروانی)

ازاین رو هست که نام این زنخدا نیز، « نوشابه = نوش + آوه » بوده است ، چون این نوشابه ، مایه ایست که زندگی را همیشه تازه ونومیکند . بخشی از داستان این زنخدا را که شاه شهرهروم (بردع) شمرده میشود ، نظامی ، با ماجراهای اسکندر اسطوره ای ، بهم آمیخته وبهم بافته است ، ولی بسیاری از ویژگیهای اورا درخود نیز نگاهداشته است .

زنی حاکمه بود، **نوشابه** نام همه ساله با عشرت و نوش جام

چو **طاوس نر،** خاصه در نیکوئی

چو **آهوی ماده** ، زبی آهوئی

رد پای اندیشه جفتی وانبازی که گوهرآفرینندگی این خدایست

قوی رای و روشندل و نغزگوی

فرشته منش ، بلکه فرزانه خوی ....

درآن خرّم آباد مینو سرشت

فرومانده حیران ، زبس ، آب و کشت

زنی از بسی مرد ، چالاک تر   بگوهر زدریا بسی پاکتر
قوی رای و روشندل وسرفراز   به هنگام سختی ، رعیت نواز
به مردی ، کمر بر میان آورد   تفاخر به نسل کیان آورد
کله داریش هست و ، او ، بی کلاه
سپهدار و ، واو را نبیند سپاه .....

به هوش آمدن و مدهوش شدن

نکته بسیارژرف « نوش وهوش » ، درانبازبودن این سه خدای به هوش آمدن دربامداد و ازنوزاده شدن و آغازکردن زندگی ازنو ، **دو برآیند مهم دارند ، یکی « به هوش آمدن » است و دیگری « مدهوش شدن » است** . درفرهنگ ایران ، به هوش آمدن ومدهوش شدن ، باهم آمیخته وباهمند . **« مدهوش شدن » ، چنانکه پنداشته میشود ، بی هوش شدن نیست ، بلکه « پیدایش اوج شادی در به هوش آمدن » است** . پیشوند « مد» در واژه « مدهوش » ، همان واژه ایست که درفارسی ، « مستی » و در انگلیسی « دیوانه » شده است . ولی دراصل سانسکریت به معنای « سرورو شادی وهیجان و الهام وشوق ومیل جنسی وشراب و غرورو هوم وعسل و رودخانه و چیززیبا و نطفه مرد و مستی ودیوانگی» است و « مدپتی=mad-pati » به معنای « خدای عصاره سوم » است که دوخدای « ایندرا و **ویشنـو** » باشند. وسوم یا هوم (هائوما = مایه به) درواقع ، حقیقت یا شیرابه جهان هستی بوده است .به عبارت دیگر، **« مدهوش » و « هوش » درنوش ، پیکریابی اندیشه « خرد شاد » بوده اند** . این آمیزش « مدهوشی که بیهوشی پنداشته میشود با روند به هوش آمدن » ، همان روند تخمیر وتحول است که انسان ازآنچه تا بحال « بیداری » میانگاشته ، ولی درخواب بوده ، بیدارمیشود و هوشی نوین دراو پیدایش می یابد . چنانکه **خیام** در رباعیش بازتابیده است :

فصل گل وطرف جویبار ولب کشت
با یک دوسه اهل و لعبتی حور سرشت

پیش آر قدح ، که باده نوشان صبوح

آسوده زمسجدند و فارغ ز کنشت

یا چنانکه مولوی دراشعارش ، به این پدیده « هوش دربیهوشی » پرداخته است :

هله ای آنکه بخوردی ، **سحری** ، باده که نوشت

هله پیش آ که بگویم ، **سخن راز** به گوشت (سخن راز=سروش)

میِ روح آمد نادر، رو از آن هم بچش آخر

که به یک جرعه بپـرّد همه طراری وهوشت

چو **ازاین هوش برستی** ، به مساقات وبه مستی

دهدت ، صد هُش دیگر، کرم باده فروشت

چو دراسرار درآئی ، کندت روح ، سقائی

به فلک غلغله افتد ، ز هیاهو و خروشت

بستان **باده** دیگر ، جز ازآن احمر و اصفر

کندت **خواجهِ معنی** . برهانه زنقوشت

یا حافظ میگوید :

زُهره دررقص آمد و بربط زنان میگفت : نوش

با دل خونین ، لب خندان بیاور، همچو جام

« محرم این هوش ، جزبیهوش نیست » درآغازمثنوی ، همین آمیختگی به هوش آمدن ، یا ازنو زاده شدن که ازنو بیدارشدن درروند زندگی میباشد با « جوش شادی » معنای « زندگی » را درفرهنگ ایران مشخص میساخت و به همین علت ، رنگین کمان که آژی فنداک باشد ، همان واژه « زندگی یا زیونداک » است . **زندگی ، به هوش آمدن وبیدارشدن ازنودر هرروز در« رنگارنگی » که اوج شادی هست** . زندگی، شادی از بینشِ رنگارنگی وتنوعش درخود ودرپدیده هاست .« رنگ » مانند « انگ » ، مایه تحول دهنده زندگیست . رنگ وانگ ، یک واژه هستند . « انگ » درگویش دوانی به معنای« شیرابه گیاهان» است .

اساسا ، بنا بربندهش ، رنگ ، ازشیرابه گیاهان بود و اصل واژه رنگ « ارنگ = ار+ انگ » است که به معنای « شیرابه روان گیاهانست . بدینسان « رنگ = ارنگ » که خودش « مایه » است دارای معانی « خون و جان وتوانائی و زور وسیرت و قاعده و خودروئی(رنگیدن = روئیدن) و گوهر، ودر حقیقت ، حقیقت نهفته درون چیزها شمرده میشد . **دربندهش دیده میشود که ازفرازالبرز(که لانه سیمرغ است) دورود که باهم جفت وانبازودوستند، بنام « ارنگ رود و وهرود » فرازمی تازند** (تاختن معنای تازه شونده دارد) .

وَه رود ، همان رود « وه دائیتی = دهش به = جوانمردی ورادی » است که معمولا آنرا رود افسانه ای شمرده اند . درداستانهای ایرانی ، سیمرغ ، « هم خوشه وهم ابرسیاه » است وهم اینهمانی با « ماه= مای = می » دارد ، برفرازالبرز(ال+ برزه = **هره** برزه) آشیانه دارد . به عبارت دیگرخودش هم ماه وهم « ابرسیاه بارنده » است ، و درشاهنامه دیده میشود که سراین کوه ، ثریا یا خوشه پروین است . البته خود واژه « کوهـ» درکردی به معنای خوشه پروین است . هنگامی که سام برای بازیافتن پسرش ، بدانجا میرود

سراندرثریا یکی کوه دید تو گفتی ستاره ، بخواهد کشید

کزینسان به آن کوه مرغ آفرید **زخارا**، سراندرثریا کشید

وخارا ، هم به معنای زن وهم **به معنای ماه پراست** (که خره = هره باشد) . بنابراین درفرازکوه البرز ماه پراست که سرچشمه مایه همه جهانست . **پس دورود باهم جفت ، شیرابه ومایه و جد وانگیست که از سیمرغ = ماه = ابرسیاه = غین = میغ=maegha (جایگاه می = مایه = ماء)فروریخته میشود وجهان را فرامیگیرد ودریای محیط جهان ومایه جهان میشود تا همه بوخشند** (آب، تنکردی ووخشائی هست) . این دورودِ باهم جفت یکی « اروند = ارنگ = رنگ » است که ویژگی « **بی مرگی** » دارد و دیگری « وه رود = وه دائیتی = دهش نیک » است که ویژگی « خشنودی » دارد و **خشنود دومعنی دارد 1- خرسندی و2- شناختاری (یوستی) . درواقع این دورود باهم جفت ، یکی « امرداد = بیمرگی » و دیگری « خرداد= خوشزیستی وشناختاری » میباشند** . ویژگی های این رود (بیمرگی وشناختاری) اینهمانی با دودرخت روئیده درباغ عدن درتورات دارند(درخت معرفت ودرخت خلد) . آب این دریای محیط جهان که این دوویژگی جدا ناپذیر ازهم را دارد ، همه تخمهای هستی را آبیاری میکند

و درهمه هنجیده وکشیده میشود و همه تخمهای هستی را تحول به « بیمرگی وخرسندی و شناختاری » میدهد . این همان ویژگی آب در بندهش است که هم تنکردی وهم وخشائیست . اینست که رنگها (ارنگ= ار+ انگ = شیرابه روان وتازنده یا همیشه تازه کننده) واخش این مایه یا گوهرسیمرغ ، خدا هستند .

ورنگین کمان (قوس قزح) درست ازاین مایه درابر، پیدایش می یابد . طبعا ، **رنگین کمان ، پیدایش سیمرغ درابربارنده است . ازاین رو رنگین کمان ، دربندهش « سن ور= زهدان یا پستان سیمرغ » خوانده میشود . درشاهنامه میآید که :**

به (سال) هشتم بیامد مه فرودین

برآمد یکی ابر با آفرین

همی درببارید ، برخاک خشک

همی آید ازبوستان ، بوی مشک

شده ژاله برگل ، چو مُل درقدح

همی تافت از ابر، قوس قزح

این رنگین کمان ، کمانِ « بهمن نادیدنی وناگرفتنی » است که درابرورنگین کمان وبرق و باران ، دیدنی میشود و با « تیرش که بارانست » و « آذرنوش » است ، و با « آذررخشش » که « رخش ، یا رنگین کمان زهدان = آذر(درهزوارش = زهدان) است ، پدیدارمیشود . این بهمنست که با کمان رنگین ، جهان را « تیرباران » میکند و « دربرق ، میخندد » تا جهان را سرسبزو بهشت سازد .

خیل سحاب ازهرطرف ، رنگین کمان کرده به کف

باران چو تیری برهدف ، دست توانا ریخته

آن تیر و آن رنگین کمان ، طغرای نوروز است هان

مرغان، دل و ، عشاق ، جان ، بر آل طغرا ریخته- خاقانی

به همین علت نام شاهان برفراز فرمان نامهایشان، به شکل « کمان » نگاشته میشد وطغرا نامیده میشد ، چون کمان ، اینهمانی با سیمرغ داشت که هم هلال

ماه بود وهم رنگین کمان که درآن بهمن ، اصل خرد ساماندهنده ومعمارشهرومدنیت ، پدیدارمیشد .

البته « قزح » را شیطان میدانند ، ولی قزح بنا برمنتهی الارب، فرشته موکل برابراست » که سیمرغ باشد و قزح ، معرب واژه « کچه = قزه » است . سیمرغ را که هم آذرخش = آتش = ال بیس = سنجیل و هم ابربارنده (باهم سنگ هستند) است ، دراسلام ، ابلیس وشیطان کرده اند . درداستان بانوگشسپ نامه ، شاه پریان ، خود را غین (ابر) میخواند، وسرپوشش(گیسوانش) پرنیانیست (پارچه ابریشمی منقشی است) که چهره دخترش برآن نقش میباشد که اصل زیبائیست . یعنی درست همین « رنگین کمان » میباشد . فرامرز، پسررستم ، بایک دید شیفته او میشود و بانوگشسب ، دخررستم ، دراو، اصل زیبائی را تجربه میکند و میکوشد که او را نقش کند ، وبدینسان هنرنقاشی درجهان پیدایش می یابد .

رنگهای این رنگین کمان ، همان ویژگی « وخشائی » این مایه است که ازماه که دربندهش « ابرو- مند = دارنده ابر» خوانده میشود ، که دراصل « hvant - af- na » میباشد ، لبریزشده و درآسمان پدید آورده است . افنا هوانت ، درحقیقت به معنای آبی از نائی(ماه) است که سرچشمه است. **این رنگها ، وخشیدن مایه یا شیرابه خدا بود و خدا(مایه) را میشد دراین رنگارنگیِ رنگین کمان تجربه کرد که « آژی فنداک » یا سرچشمه « زی ونداک = زندگی » است . زندگی خداوندانه ، زندگی طیفی و رنگارنگی وتنوع است . طیف ورنگارنگی وتنوع ، پیکریابی سرشاری وپری ولبریزی است که بُن جان است** . درست آئین زرتشتی برضد این آرمان زندگی درفرهنگ ایران برخاست . ازاین رو دربندهش (بخش نهم) میآید که « این رنگارنگی – رنگین کمان – که آبی زرد و سبزوسرخ ونارنجی باشد ، واخش دیویا دیوان هستند(بندهش، بخش نهم ، 140) . **زرتشتیان ، خدایانی که پیکریابی چنین گونه زندگی طیفی ورنگارنگ ومتنوع بودند و روشنائی وحقیقت را فقط درتنوع وطیف میشناختند ، همه را بنام « دیو» درادبیات ایران، زشت ساخته اند و امروزه درمتونشان بنام « خدایان غیر ایرانی » قلمداد میکنند** . خدایان اصیل ایران را اجنبی وبیگانه ساخته اند . چنانکه همین رنگهای رنگین کمان را **واخش « دیوان سامگان »** میخواند . به عبارت دیگر، خانواده سام وزال ورستم ، چنین خدایانی داشته اند که اسفندیاروبهمن پسرش ، برای ریشه کن کردن این خدایان ، دهه ها درایران ،

بزرگترین جنگ خونین وناجوانمردانه دینی را راه انداختند . زندگیِ رنگارنگ ارتائی- خرّمدینی – سیمرغی ، دربرابر زندگی یک رنگ ، یعنی بیرنگ زرتشتی گری ، میایستاد . آنان زندگی وحقیقت را درپیدایش رنگارنگی اندیشه ها درمی یافتند و اینان دررنگارنگی وتنوع (پلورالیسم) ، دروغ واهریمن ودوروئی وخدعه را میدیدند . اینان ، زندگی را بی رنگ (بی مایه) میخواستند ، چون یکرنگی ، معنای بیرنگی دارد . وقتی همه چیزها یک رنگ دارند ، هیچ چیزی شناخته نمیشود وهمه ریگ وتوده میگردند . وقتی همه یک اندیشه دارند ، همه بی اندیشه اند . دراینجا ، ترس از رنگ ، زندگی وحقیقت را معین میسازد . ولی رنگ درخودش ، معنای « غنا » دارد . هررنگی ، رنگارنگست . درگریز به جهان یکرنگی ، همه چیز فاقد چهره میشود . واژه « روشنی =rao-xshna = رخشان » باشدو مخففش **« رخش »** است ، درست به معنای رنگین کمانست ، که « کمان بهمن ، اصل خرد وبزم » است ، و **جهان پهلوان ایران ، رستم را چنین « رخشی » می برد** . و درست نیای رستم ، گرشاسپ ، نخستین بار سیمرغ یا خدای ایران را دراین رنگین کمان ، تجربه میکند . این تجربه دینی ایرانیانست که دراین تجربه خدا دررنگارنگی ، عبارت بندی شده است . درگرشاسپ نامه این تجربه ، بیادگار باقی مانده است :

پدید آمد آن مرغ هم درزمان

ازوشد ، چوصد رنگ فرش ، آسمان

چوباغی روان درهوا ، سرنگون

شکفته درختان درو ، گونه گون

چو تازان کـُهی ، پرگل و لاله زار

زبالاش ، قوس قزح ، صد هزار

سپهبد ، فروماند ، خیره بجای

همی گفت ای پاک وبرتر خدای

این تجربه ژرف دینی گرشاسپ ، که خدا وروشنی وحقیقت ومایه تخمیرگرجهان هستی را ، درتنوع رنگها در یافت ، بنیاد فرهنگ ایران شد .

***